

پیدائش

بہارِ پیر و محرم



سرشناسه: امینی، امیرمهدی، ۱۳۶۱ -

عنوان و نام پدیدآور: پیدایش / نویسنده امیرمهدی امینی.

مشخصات نشر: تهران: گوی، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری: ۴۸ ص.

فروست: بهایی پژوهی.

شابک: ۷۵۰۰ ریال: ۳-۴-۱۵۴-۹۰-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: بهائیگری -- تاریخ.

رده بندی کنگره: ۱۳۸۶ پ۹ ۸۷۳الف/ BP۳۳۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۵۶۴۴

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۶۷۴۱۷

سلسله مباحث بهائیت پیدایش

نویسنده: امیر مهدی امینی

ناشر: انتشارات گوی

لیتوگرافی: باختر

نظارت چاپ: مهفام گرافیک

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

زمستان ۸۶

قیمت: ۷۵۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۰۱۵۴-۴-۳

نمایه:

مقدمه.....۶

شیخیه.....۸

میرزا علی محمد (ملقب به باب).....۱۰

باییه.....۱۱

چهره‌ی مرموز.....۱۴

فراگیری فتنه.....۱۶

توبه نامه، ننگ جاودانه.....۱۸

فرجام شوم.....۲۰

میرزا حسین علی نوری مازندرانی

(ملقب به بهاء الله)..... ۲۱

امانت دولت روس..... ۲۳

آغاز اختلاف..... ۲۵

جنگ فرقه ای ، آغاز افشاگری..... ۲۸

فرجام کار میرزا حسین علی..... ۳۰

عباس افندی (ملقب به عبدالبهاء)..... ۳۱

بیگانه پرست..... ۳۴

شوقی افندی..... ۳۸

انشعاب در بهائیت..... ۴۱

خاتمه..... ۴۴



مقدمه

پیشینه‌ی عقیده به ظهور منجی، به دوران‌های بسیار دور بازمی‌گردد. از همان نخستین روزهای تاریخ پیامبران، بشارت به فراگیرشدن توحید و دادگری در سرتاسر گیتی و نجات آدمیان از ستم و بی‌داد و برقراری حکومت جهانی به دست پارسای پارسایان و سرآمد خردمندان، از موارد بسیار مهمی بود که در دستور کار تمامی پیامبران قرارداشت. دشمنی با این ایده و عقیده هم دورانی به درازای همین «**آرمان مقدس مهدویت**» دارد. رسول گرامی اسلام، در دوران حیات خویش، به روشنی آن وجود مقدسی را که «**تشکیل حکومت واحد جهانی**» و «**نابودی ستم و سیاهی**» و «**پر شدن زمین از عدل و دادگری**» به دست باکفایت او به انجام می‌رسد، معرفی فرمود. در آن معرفی، آن حضرت تأکید فرمود که حضرت مهدی و موعود ملل و منجی مردمان، همان امام دوازدهم شیعیان و فرزند یازدهم حضرت علی و فرزند نهم حضرت حسین علیهما السلام است. درپی این معرفی، آن دشمنی دیرینه، به گونه‌ی بارزتری رخ نمود.



به خاطر اختصار این نوشتار، از بررسی ریشه و پیشینه‌ی این دشمنی، چشم می‌پوشیم و فقط به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم که از حدود ۱۶۰ سال پیش، مبارزه با عقیده به مهدویت و قائمیت حضرت حجة بن الحسن العسکری علیه السلام، به عنوان قائم موعود، در گروهی همراه به نام «بهائیان» جلوه‌گر شده است. اینک به بررسی پیدایش این گروه می‌پردازیم. گفتنی است که تمامی استنادات این نوشتار مبتنی بر کتاب‌های معتبر بهایی است.





شیخیه

در اوایل قرن سیزدهم هجری قمری ، درپی ادعاهای آشکار و نهانی شخصی به نام « شیخ احمد»، مبنی بر ارتباط با امام زمان علیه السلام، فرقه‌ای پدید آمد که بعدها به نام خود او، « شیخیه » نامیده شد. پس از شیخ احمد، جانشین او سید کاظم رشتی، به آن ادعای شیخ احمد آب و رنگ بیشتری داد و گروه شیخیه هم عنوان جدی‌تری به خود گرفت و گروهی از شیعیان را به گرد خود فراهم آورد. علت اصلی روی آوردن عده‌ای از مردم به این فرقه‌ی جدید، ناامیدی از شرایط ناهنجار جامعه درپی شکست ایران در جنگهای بدفرجام ایران و روس بود. یادکردن از امام زمان - که عامل بسیار موثری در ایجاد روحیه‌ی امید و آرزو در مردم بود- و بهره‌گیری شیخ احمد و سید کاظم از این حربه، موجب آن گشت تا عده‌ای ساده لوح و زودباور ، ادعاهای آن دو را مبنی بر ارتباط با امام زمان علیه السلام، بپذیرند و به این وسیله بازار شیخی‌گری گرم شد .



هر چند شیخیه خود را شیعه می‌دانستند و می‌دانند و به خاتمیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و قائمیت حضرت حجة بن الحسن العسکری علیه السلام، اعتقاد کامل و راسخ داشتند و دارند؛^۱ اما ندانسته و ناخواسته باعث پدید آمدن فرقه‌ی بایبه شدند که منشأ فتنه‌ی بزرگی در ایران شد.

۱ - شرح الزیارة و جوامع الکلم از شیخ احمد احسائی و مجموعه الرسائل از سید کاظم رشتی.



میرزا علی محمد (ملقب به باب)

میرزا علی محمد معروف به «باب» در سال ۱۲۳۵ هجری قمری در شیراز به دنیا آمد و در همان کودکی، پدرش میرزا رضا بزاز را از دست داد و مادرش فاطمه بیگم به سرپرستی دایی‌اش، او را بزرگ کرد و در پنج سالگی به مکتب خانه فرستاد. وی مقدمات درس را نزد معلم مکتب خانه - که شیخی مسلک بود - فراگرفت. آن گونه که خود معترف است، در مکتب خانه کتک می‌خورده و بعدها که آیاتی نازل می‌کند! از معلمش می‌خواهد که بیش از پنج ضربه چوب به او نزند و نیز اگر می‌خواهد بزند، بر گوشتش نزنند!^۲

مدتی هم در بوشهر به تجارت سپری کرد و در همان بوشهر در هوای گرم تابستان به ریاضت پرداخت. به این ترتیب که از بام تا شام بر بالای بام رو به روی خورشید می‌ایستاد و به آن می‌نگریست؛ به گونه ای که مردمان او را آفتاب پرست می‌پنداشتند.^۳ در اوان جوانی هم مدتی کوتاه، در کربلا اقامت گزید و در سلک شاگردان و مریدان سید کاظم رشتی در آمد.^۴

۲- بیان عربی نوشته‌ی باب صفحه ۲۵.

۳- تلخیص تاریخ نبیل زرنندی صفحه ۶۶.

۴- اسرار الآثار نوشته‌ی فاضل مازندارانی. جلد ۱ صفحه ۳۵.



بایبّه

پس از فوت سید کاظم، از آن جا که او به جانشینی شخص معینی به عنوان «**رکن رابع ایمان**» یا همان رابط میان امام زمان و مردم، تصریح نکرده بود، میان شیخیان اختلاف برخاست. هرچند بیشتر آنان از حاج محمد کریم خان کرمانی تبعیت کردند، اما گروهی از شیخیان جوان در پی یافتن جانشین سید، به تکاپو افتادند و یکی از آنان به نام ملاحسین بشرویی، به سبب آشنایی پیشین با میرزا علی محمد شیرازی، به شیراز آمد و با او ملاقات کرد و به دنبال ادعای میرزا علی محمد به عنوان رکن رابع ایمان یا باب امام زمان علیه السلام، به او گروید. میرزا علی محمد در اثبات ادعایش تفسیری را که بر سوره یوسف نگاشته بود، به ملاحسین عرضه کرد. در این کتاب میرزا علی محمد آشکارا اظهار کرد که این کتاب را از جانب «**محمد بن الحسن العسکری علیه السلام**» نوشته است و به این ترتیب ادعای «**بابیت امام زمان علیه السلام**» را علنی ساخت.^۵ پس از ملاحسین هفده نفر دیگر

۵- ر حقیق مختوم جلد یکم ص ۲۲ (چاپ اول) یا ص ۳۴ (چاپ دوم). این کتاب یکی از نوشته های مبلغ و نویسنده ی معروف بهایی به نام عبدالحمید اشراق خاوری است که با تأیید و دستور مؤسسه ی ملی مطبوعات امری [بیهایی] چاپ و نشر شده است. و نیز: اسرار الآثار جلد دوم ذیل کلمه باب.



به او ایمان آوردند و او را به عنوان باب امام غائب پذیرفتند. این هفده نفر به اضافه‌ی ملاحسین که از این پس او را «باب‌الباب» یعنی باب علی محمد گفتند، حروف حی (= ۱۸)^۶ نامیده شدند که با خود باب نوزده نفر می‌شوند و تقدس عدد ۱۹ در نزد بابیان و بهائیان از همین جاست.

به هرروی پس از این ادعا، حروف حی در اطراف و اکناف ایران پراکنده شدند تا نخست شیخیان و درپی آن دیگران را به این امر فراخوانند که باب امام زمان آمده است و به زودی خود آن حضرت نیز آشکار می‌شود. در همان ایام و اوان، یکی از پیروان باب به نام ملاصادق خراسانی، در اذان نماز جمعه در شیراز این عبارت را افزود:

... أَشْهَدُ أَنْ عَلِيًّا قَبْلَ نَبِيِّهِ بَابُ بَقِيَّةِ اللَّهِ.

شهادت می‌دهم که علی قبل نبی (علی محمد)، باب بقیه الله است.

درپی این بدعت، در شیراز غوغا برخاست و چون آشکار شد که عامل اصلی

۶- باب به تقلید از سید کاظم رشتی، در سخنان خویش از حروف ابجد فراوان بهره می‌جست تا بدین گونه آن‌ها را رمزآلود جلوه دهد. طبق حروف ابجد کلمه‌ی «حی» برابر با عدد ۱۸ است.



این امر خود باب است، او را فراخواندند و در مجلسی که تشکیل شد، درپی خوردن یک سیلی، باب از ادعای خویش دست کشید و در مسجد حضوریافت و در مقابل مردم چنین گفت :

... لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غائب بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند

... لعنت خدا بر کسی که مرا منکر امامت امیرالمومنین و سایر ائمه‌ی اطهار بداند.^۷

اما در نهان هم‌چنان با پیروان خویش در ارتباط بود تا آن که در شیراز وبا آمد و شیرازهی امور ازهم گسیخت و باب از فرصت استفاده کرد و به اصفهان گریخت.

۷- تلخیص تاریخ نبیل زرنندی صفحات ۱۳۷ تا ۱۴۱ .



چهره‌ی مرموز

منوچهرخان معتمد الدوله‌ی گرجی، حاکم ارمنی نسب و ناپیدا مذهب اصفهان که شخصیتی مرموز است، در پی فرار باب از شیراز به اصفهان، امام جمعه‌ی اصفهان را وامی‌دارد تا برادرش را به استقبال باب بفرستد و آشکارا و بی‌دریغ از باب حمایت می‌کند و حتی به خاطر شکایت مردم از این حمایت‌های پرسش‌برانگیز، آن‌گاه که از پای‌تخت دستور می‌رسد تا باب را تحت الحفظ به مقرّ حکومت مرکزی اعزام کند، بر خلاف دستور شاه، او را در قصر خورشید پنهان می‌کند و دختری زیباروی را هم به عقدش درمی‌آورد و به او وعده می‌دهد تا تمامی ثروت خود را - که بالغ بر چهل میلیون فرانک می‌شده - در اختیار باب قرار دهد و نیز او را دل‌خوش می‌کند که میرزا آقاسی وزیر محمدشاه را از صدارت عزل می‌کند و شاه را هم وامی‌دارد تا پیرو او شود و خواهر شاه را هم به عقدش در می‌آورد و حتی شاهان جهان را هم مطیع و فرمان‌بردار او می‌کند و اگر هم شاه ایران زیربار نرود، سپاهی می‌آراید و با شاه می‌جنگد. معتمدالدوله باب را امیدوار می‌کند که



قادر است تا دو سال با سپاهیان شاه بجنگد.^۸

باب در آن ایام روزگار خوشی را می‌گذرانید اما از بخت بد باب، حاکم اصفهان مرد و ماجرای اقامت پنهانی باب در عمارت خورشید، برملا شد و جانشین او به ناچار باب را به تهران فرستاد. در میانه‌ی راه دستور آمد که او را به ماکو ببرند و در قلعه آن‌جا محبوس کنند.

۸- تلخیص تاریخ نبیل زرنندی صفحه ۱۹۰ و ۲۰۰ و نیز: قرن بدیع نوشته شوقی افندی جلد یکم صفحه ۱۱۰ و ۱۱۴ و نیز: تاریخ ظهور الحق نوشته‌ی فاضل مازندرانی صفحه ۹۳ و ۱۰۵ از بخش سوم.



فراگیری فتنہ

درہمان ایام ، عده‌ای از بابیان به سرکردگی زنی به نام زرین تاج (طاہرہ، قرۃ العین)، ملا محمدتقی قزوینی، عالم بزرگ آن دوران را به خاطر مخالفت با شیخیان و بابیان، بہ قتل می‌رسانند و بہ این ترتیب نخستین فتنہی خونین را در باییت پی می‌ریزند۔ درضمن گفتنی است کہ این عالم بزرگ عموی زرین تاج بود.^۹

سید باب در سال ۱۲۶۰ هجری قمری ادعای باییت کردہ بود و این ادعا تا سال ۱۲۶۴ هم‌چنان ادامہ داشت.^{۱۰} در ہمین سال، گروهی از بابیان در دشت خوش‌آب و هوایی نزدیک شاهرود بہ نام «**بدشت**» گردآمدند تا تکلیف خود را روشن سازند۔ کارگردان اصلی و میزبان این گردہم‌آیی، یکی از بابیان جوان بہ نام میرزا حسین علی نوری ملازندانی بود۔ دیگر سران این جمع، همان زرین تاج و محمدعلی بارفروشی بودند آنان پس از مدتی گفت وگو، بہ این نتیجہ رسیدند کہ دوران اسلام بہ‌سر آمدہ است و باید نسخ آیین اسلام را اعلان کنند۔

۹- صفحات ۱۰۶ و ۱۰۷ کشف الغطاء و صفحہ ۳۲۴ و ۳۸۹ بخش سوم تاریخ ظهور الحق و صفحہ ۱۲۰ الکواکب الدریۃ جلد یکم۔ این کتاب را شخصی بہ نام عبدالحسین آیتی ملقب بہ آوارہ -از مبلغان و نویسندگان نامی بہابی- بہ دستور عباس افندی نوشتہ است۔ البتہ او بعدہا از بہانیت برگشت و علیہ آنان کتاب کشف الحیل را نوشت۔
۱۰ - ر حقی مختوم جلد ۱ صفحہ ۵۸۱ تا ۵۸۵۔



به علاوه در همان جا «**قره العین**» را «**طاهره**» حسین علی را «**بهاء الله**» و محمد علی را «**قدوس**» لقب دادند و ماجراهای ننگین دیگری را پدید آوردند که موجب بدنامی آنان گردید به گونه ای که ملاحسین بشروی، همان نخستین مؤمن به باب، پس از شنیدن داستان بدشت، گفت: اگر من در بدشت بودم اصحاب آنجا را با شمشیر کیفر می کردم.^{۱۱}

در همان ایامی که ماجرای بدشت به وقوع پیوست، باب دعوی تازه‌ای ساز کرد و مدعی شد که:

... إِنِّي أَنَا الْقَائِمُ الْحَقُّ الَّذِي أَنْتُمْ بَظُهُورِهِ تَوَعَّدُونَ

من همان قائم حقی هستم که شما به ظهورش وعده داده شده/ید.^{۱۲}

البته چندی بعد باب پا را فراتر نهاد و دعوی نبوت کرد و دین تازه و کتاب تازه‌ای به نام «**بیان**» آورد^{۱۳} و در اواخر عمر در «**لوح هیکل الدین**» پرده را بالاتر زد و دعوی خدایی کرد!^{۱۴}

۱۱- تاریخ ظهور الحق صفحه ۱۱۰

۱۲- پاورقی تاریخ ظهور الحق صفحه ۱۷۳.

۱۳- بیان عربی و بیان فارسی نام دو کتاب تشریعی باب است

۱۴- صفحه ۵ لوح هیکل الدین: «إِنَّ عَلَيَّ قَبْلَ نَبِيلِ ذَاتِ اللَّهِ وَ كَيُونِيَّتِهِ.» این لوح یکبار به ضمیمه بیان عربی چاپ شده است.



توبه نامه، ننگ جاودانه

در همین حال و همین ایام، حادثه‌ی شگفت‌انگیز دیگری نیز رخ داد. ماجرا چنان بود که پس از سروصدای دشت بدشت، در زمان ولایت عهدی ناصر الدین میرزا، باب از چهریق به تبریز احضار شد و در پاسخ به پرسش‌های گوناگون علمی، فروماند و سپس با انتقال وی به خانه‌ی شیخ الاسلام تبریز و خوردن ۱۱ ضربه چوب به پاهایش، از هر آنچه که ادعا کرده بود، توبه کرد. در حاشیه‌ی توبه نامه‌ی باب تصریح شده که علت عدم صدور حکم اعدام آن است که او را دیوانه تشخیص داده‌اند؛^{۱۵} اما چندی بعد به دستور و اصرار امیر کبیر، به خاطر جنگ های داخلی که به تحریک باب و توسط پیروانش در گرفته بود، برای نابودی ماده‌ی فساد، محاکمه و در شعبان سال ۱۲۶۶ هجری قمری تیرباران شد.^{۱۶}

۱۵- کشف الغطاء عن حیل الاعداء نوشته میرزا ابوالفضل گلپایگانی صفحه ۲۰۳ و ۲۰۴. عنبر جنون در این مدرک آمده است و الکواکب الدرریة صفحه ۲۴۱.

۱۶- قرن بدیع جلد یکم صفحه ۲۵۶. نوشته شوقی افندی.



داستان توبه کردن باب از آن ماجراهای بسیار مهم است که بهائیان تلاش بسیار می‌کنند تا به هر صورت که بشود، منکر آن شوند و آن را دروغ جلوه دهند؛ اما خوش‌بختانه یا شوربختانه، گزارش مجلس و متن توبه‌ی باب در کتاب «**كشف الغطاء عن حیل الأعداء**» که به دستور عبدالبهاء و توسط بزرگترین مبلغ بهایی به نام «**میرزا ابوالفضل گلپایگانی**» نوشته و پس از مرگ وی باز به فرمان عبدالبهاء به وسیله‌ی دائی‌زاده‌ی همو و چندتن دیگر از بزرگان بهایی، تکمیل شده، آمده است و این توبه ننگی است که با هیچ نیرنگی پاک نمی‌شود.



فرجام شوم

هنگامی که باب اعدام می شود، قنصل روسیه تزاری در تبریز، بر سر جنازه ی او حاضر می شود و در آن جا اشک تمساح می ریزد و فردای آن روز با نقاشی چیره دست می آید و از جنازه ی باب تصویربرداری می کند.^{۱۷}

حاج احمد میلانی بابی که می گویند جسد باب را در کارخانه ی حریربافیش پنهان می کند، از افرادی است که تحت حمایت دولت روسیه تزاری به سر می برده است. این ها، از نظر مسلمانان آن زمان، نشانه های آشکار دست داشتن دولت روسیه ی تزاری در این فتنه ی ملی بوده است.

۱۷ - الکواکب البدیة جلد یکم صفحه ۲۳۳ و ۲۴۸ و ۲۴۹.



میرزا حسین علی نوری مازندرانی (ملقب به بهاء الله)

پس از مرگ باب ، بنابه وصیت او، جوانکی هجده ساله به نام میرزایحیی معروف به صبح ازل، جانشین او شد. این جوانک ناپخته و کم تجربه و ترسو، از عهده‌ی اداره‌ی امور بایبان برنیامد و عملاً زمام امر بایبان، به دست برادر بزرگترش میرزاحسین علی نوری افتاد. همان کسی که در ماجرای بدشت از کارگردانان اصلی داستان بود.

میرزاحسین علی در دومین روز محرم سال ۱۲۳۳ ه.ق در تهران به دنیا آمد. پدرش میرزاعباس نوری از منشیان زمان محمدشاه قاجار بود. میرزاعباس در تعلیم و تربیت فرزندان بسیار می کوشید و برای این منظور از میان دوستانش، برای آنان آموزگاران سرخانه می آورد!

میرزاحسین علی در سنین کودکی در نزد پدر و بستگان و معلمین خصوصی، به فراگرفتن علوم و فنون مقدماتی پرداخت و به این سبب از رفتن به مدرسه بی نیاز بود؛ با این همه او نیز مانند میرزاعلی محمد شیرازی (باب) داعیه‌ی امیت داشت و خود را



درس ناخوانده می دانست.^{۱۸}

بعد از درگذشت باب، امیرکبیر، آن رادمرد ملی و هوشیار، که به خطر بابت و نقش میرزااحسین علی در قضایای باب، پی برده بود، اعلان داشت که میرزااحسین علی مبلغ ۵ کرور تومان (یعنی ۲۵ میلیون ریال و معادل نیم برابر غرامت جنگهای ایران و روس) به خزانه ی کشور ایران خسارت وارد کرده است.^{۱۹} به همین علت او را به عراق - که مستعمره دولت عثمانی بود - تبعید کرد. پس از برکناری امیرکبیر از صدارت، میرزااحسین علی به ایران بازگشت و بلافاصله طرح ترور ناصرالدین شاه به دست بایان ریخته شد که به فرجام نرسید و به همین خاطر دست اندرکاران این ترور، از جمله میرزااحسین علی دستگیر شدند. عاملین ترور همگی کشته شدند.

۱۸ - اسرارالآثار جلد یکم صفحه ۱۹۱

۱۹ - قرن بدیع جلد یکم صفحه ۳۱۵ و جلد دوم (چاپ اول) صفحه ۳۲



امانت دولت روس

بسی روشن‌تر از ماجراهای پرسش‌برانگیز حمایت‌های دولت روسیه‌ی تزاری از باب، حمایت‌های بسیار آشکارتر همین دولت، از بهاء‌الله است که مهم‌ترین نمود و نمایه‌ی آن در ماجرای ترور ناصرالدین شاه است که بهاء‌الله به سفارت روسیه پناهنده می‌شود و در پی دستور شاه برای دستگیری بهاء‌الله، سفیر روسیه او را «**امانت دولت روسیه**» می‌نامد و به صدراعظم پیغام می‌فرستد که هیچ‌بلایی نباید برسر بهاء‌الله بیاید و حتی او را تهدید می‌کند که اگر حادثه‌ای رخ دهد، شخص صدراعظم مسئول خواهد بود!^{۲۰}

برائثر همین حمایت‌ها، دولت ایران به‌ناچار به تبعید بهاء‌الله رضایت می‌دهد و بازهم جالب‌است که هنگام اخراج بهاء‌الله از ایران، از سفارت روس کسانی برای بدرقه‌ی این «**ودیع‌ی گران‌بها**» می‌آیند و جالب‌تر از همه آن‌که جناب بهاء‌الله سالیانی بعد، به‌افتخار امپراطور روس نیکلایویچ الکساندر دوم، لوحی نازل! می‌کند و

۲۰- قرن بدیع جلد یکم صفحه ۳۱۸ و ۳۱۹ و قرن بدیع جلد دوم صفحه ۳۳ و ۳۴ و تلخیص تاریخ نیل صفحه ۶۴۷ و ۶۴۸



به خاطر کمک‌های بی‌دریغ سفیر روسیه در ایران، مقامی را برای امپراطور روسیه نزد خداوند قائل می‌شود که جز خود خدا به آن مقام علم و احاطه ندارد.^{۲۱}

جالب آن است که در برهه‌ای هم، دولت بریتانیای کبیر به سراغ بهاء‌الله آمد و از او تفقد و دل‌جویی کرد و به نوشته شوقی افندی:

«... قنسول انگلیس در بغداد، ژنرال کلنل سرآرنولد باروز کِمبال،... قبول حمایت و تبعیت دولت متبوعه‌ی خویش را به محضر مبارک پیشنهاد نمود و در تشرّف حضوری متعهد گردید که هر آن‌گاه حضرت بهاء‌الله مایل به مکاتبه با ملکه‌ی ویکتوریا باشند، در ارسال اوراق به دربار انگلستان اقدام نماید. حتی معروض داشت حاضر است ترتیباتی فراهم کند که محل استقرار هیکل اقدس به هندوستان! یا هر نقطه‌ی دیگر که مورد نظر مبارک باشد، تبدیل یابد.»^{۲۲}

۲۱- قرن بدیع جلد دوم صفحه ۸۶ و ۸۷

۲۲- قرن بدیع جلد دوم صفحه ۱۳۴



آغاز اختلاف

به‌هرحال، درهمان گیرودارِ ماجرای ترور نافرجام شاه، میرزایحیی هم با لباس مبدل به عراق رفت و به‌این‌ترتیب پیروان باب در عراق گردآمدند. رفتار آنان در عتبات بسیار ناهنجار بود: دزدیدن کفش و لباس و ظروف زوآر امام‌حسین، قتل مخالفان و غارت اموال مردم و جشن و پای‌کوبی در ایام عاشورای حسینی، از آن‌جمله بود.^{۲۳}

چنان‌که پیش‌تر هم اشاره‌شد، بر اثر بی‌تجربگی و ناپختگی میرزایحیی، ریاست بایان عملاً با میرزااحسین‌علی بود. دیگر سران باییه که از این امر ناخرسند بودند، میرزایحیی را هشیار کردند و میانه‌ی دو برادر به‌هم‌خورد و میرزااحسین‌علی به مدت دو سال با لباس مبدل و با نام مستعار «**درویش‌محمد**» به‌کوه‌های سلیمانیه و به‌نزد درویش نقشبندیّه رفت و آن‌جا به آموختن عرفان و کیمیاگری پرداخت. پس از آن با التماس و تقاضا از برادرخود، به‌مقام پیشین بازگشت.^{۲۴}

۲۳- قرن بدیع جلد یکم صفحه ۳۲۸ و قرن بدیع جلد دوم صفحه ۱۲۲
 ۲۴- قرن بدیع جلد دوم صفحه ۱۱۲ و کتاب ایقان نوشته بهاء الله صفحه ۹۵.



رفتار زشت و آشوب‌گرانه‌ی بابیان سبب شد تا حکومت عثمانی ایشان را از عراق به اسلامبول تبعیدنماید و این واقعه در سال ۱۲۸۰ هجری قمری اتفاق افتاد.

به گفته‌ی بهاییان، در آغاز این سفر بود که میرزا حسین علی داعیه‌ی خویش را ابراز کرد و مدعی مقام «مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ» شد. جریان از این قرار بود که باب در نوشته‌های خود به ظهور موعودی موسوم به «مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ» بشارت داده بود که به گفته خود در حدود ۱۵۱۱ سال بعد ظاهر می‌شود.^{۲۵} ولی به نوشته شوقی در صفحه ۱۲۳ جلد دوم کتاب قرن بدیع بعد از مرگ سید باب به غیر از میرزا حسین علی، بیست و پنج نفر از بابیه، سخن او را تأویل کردند و هریک خود را موعود کتاب بیان خواندند.



به فاصله چهارماه، کاروان بایان از پایتخت عثمانیان به سوی ادرنه اعزام شد و در آنجا بود که

چند دستگی میانشان رخداد:

* گروهی از بزرگان بابیه، که صبح ازل را وصی باب می دانستند، ازلی نام گرفتند

* و جمعی که میرزا حسین علی را پذیرفته بودند، بهایی نامیده شدند.



جنگ فرقه‌ای، آغاز افشاگری

این اختلافات آسیب شدیدی به بابی‌گری وارد آورد که در این میان جدایی بهاء و ازل از همه موثرتر بود. صبح ازل مدعی بود که من براساس آثار باب جانشین او هستم و برادرم می‌خواهد جای مرا بگیرد؛ اما از آن‌سو، میرزا حسین علی می‌گفت که وصیت باب ساختگی است و میرزا یحیی کاره‌ای نیست.

در پی این جدایی، میان بهاء و ازل و سایر مریدان، اهانت و ناسزا و کشتار رواج یافت؛ به‌گونه‌ای که میرزا یحیی از بهاء و بهائیان به دریافت القاب خر و گاوانر مفتخر گردید و میرزا حسین علی، حرام‌زادگی برادرش را اعلام داشت^{۲۶} و افزون بر این، مدعی شد که صبح ازل مردی شکم‌باره و شراب‌خواره و زن‌باره و ... است:

... مسلم است که لا زالی به اکل و شرب و تصرف در ابکار و نساء ناس مشغول بوده

و اعمالی که والله خجالت می‌کشم از ذکرش، مرتکب.^{۲۷}

۲۶- جزء یکم مانده آسمانی صفحه ۴۰

۲۷- کتاب بدیع صفحه ۳۱۲. جرمی که از تجاوز به ناموس مردم بدتر است و میرزا حسین علی از گفتنش خجالت می‌کشد، به تصریح کتاب اقدس، لواط است.



از دیگرسو، ازلیان نیز بی‌کار ننشستند و خواهر جناب بهاءالله که پیرو برادر دیگر بود، افشا کرد که بهاءالله، همسر باب که سهل است، دختر خودش را هم در ایام ریاست ازل به وی تقدیم کرده بود^{۲۸} و جناب ایشان را نشاید که پیش از درمان رعشه‌ی دست و بادقتی! خود به علاج دردهای بشریت پردازند...^{۲۹}

به این ترتیب بسیاری از اسراری که میان بابیان بود، برملا شد.

۲۸- تنبیه النامین صفحه ۱۹

۲۹- تنبیه النامین صفحه ۶۵



فرجام کار میرزا حسین علی

در این شرایط بود که دولت عثمانی آنان را ازهم جدا کرد. ازلیان را به ماگوستیا، در خاک قبرس و بهاییان را (به سرکردگی میرزا حسین علی) به قلعه‌ی عکا، در خاک فلسطین فرستاد. صبح ازل تا پایان عمر در قبرس بود و بعد از درگذشت وی میرزا هادی دولت‌آبادی و برادرش جنبه‌ی ریاست ازلیه را داشتند. میرزا حسین علی هم در سال ۱۳۰۹ هجری قمری در عکا از دنیا رفت.

میرزا حسین علی دعاوی گوناگونی داشت: افزون بر مقام «من یظهره اللهی» و پیامبری، گاهی خود را نمله‌ی فانیه [= مورچه‌ی مردنی]^{۳۰} می‌شمرد و گاهی هم پا از اریکه‌ی الهویت فراتر می‌نهاد و خویش را خدای خدایان، می‌پنداشت^{۳۱} و این همه در حالی بود که با صراحت تمام حضرت محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله را فرجام پیامبران و رسولان می‌دانست.^{۳۲}

۳۰- آثار قلم‌اعلی جلد ۴ صفحه ۳۶۴

۳۱- مکاتیب عبدالبهاء جلد ۲ صفحه ۲۵۵

۳۲- اشراقات صفحه ۲۹۳.



عباس افندی (ملقب به عبدالبهاء)

او فرزند زن نخست میرزا حسین علی، موسوم به نوابه است. عباس افندی بعدها القاب سرکار آقا و ابن البها گرفت. بهاء الله از زن دیگرش، مهدعلیا، سه فرزند داشت که محمدعلی افندی یکی از آنها بود.

بنابر لوح عهدی [= وصیت نامه‌ی بهاء الله] قرار بود بعد از درگذشت بهاء، ابتدا عباس و بعد محمدعلی زمامدار اهل بهاء شوند؛ اما بعد از مرگ پدر، میان فرزندان جدایی افتاد و بر یکدیگر شوریدند و همان ماجرای که میان یحیی صبح ازل و بهاء الله رخ داده بود، میان فرزندان بهاء الله اتفاق افتاد به گونه‌ای که عباس افندی برادر و پیروان او را «**ناقص اکبر**» [= پیمان شکن بزرگ] نامید و خویشتن و پیروانش را «**ثابتین**» [= استواران بر امر مبارک] پنداشت. از آن سو هم محمدعلی، عباس افندی را به القابی چون: «**رئیس المشرکین**» و «**ابلیس**» مفتخر ساخت^{۳۳}، در پی این توهینات و

۳۳- توفیعات مبارکه‌ی شوقی افندی (معروف به لوح قرن) جلد یکم ص ۱۰۳ و رحیق مخنوم ص ۸۷



تعارفات خانوادگی، عباس افندی برادر و مریدانش را با القاب پشه و سوسک و کرم خاکی و خفاش و جغد و کلاغ و روباه و گرگ و... باقی درندگان مفتخر ساخت و خویشتن را بلبل و طاووس نامید.^{۳۴}

میرزا محمدعلی هم کم نیاورد و جناب ابن البهاء را گوساله و الاغ دوپا! خوانده، خود را غضنفرالله (شیر خدا) لقب داد^{۳۵} و سرانجام این سخنان زشت و ناپسند بدانجا انجامید که عباس افندی اعلام داشت که ناقضین بسیاری از الواح و آثار بهاء را سرقت! کرده و در آنها دست برده اند و از همه بدتر آن که صورت نماز نه رکعتی بهائیت را به همراه احکام متمم کتاب اقدس دزدیده و آئین نازنین را ناقص کرده اند^{۳۶} و هنوز این عبادت عظمی مفقود می باشد^{۳۷} و این جاست که انسان از پیش بینی نادرست و فرجام اندیشی برخلاف جناب بهاء به شگفت می آید؛ به ویژه اگر این کلام را نیز از سرکار آقا دیده باشد که:

۳۴- مکاتیب جلد یکم صفحه ۴۴۲ و ۴۴۳ و نیز مکاتیب جلد دوم صفحه ۲۳۴ و الواح و صایا چاپ مصر صفحه ۹ و توقیعات مبارکه

جلد یکم صفحه ۱۳۲

۳۵- مکاتیب جلد یکم ص ۲۷۱ و رحیق مختوم ص ۵۸۱

۳۶- رحیق مختوم ص ۲۵ تا ۲۸ و ص ۱۷۴ تا ۱۷۵ و گنجینه ی حدود و احکام ص ۳۲

۳۷- معلوم می شود که میرزا حسین علی در تمام عمر حتی یک بار هم این نماز را نخوانده بود تا عباس و دیگر مریدان فراگیرند و محتاج ورق پاره های محمدعلی نشوند.



... انصاف باید داشت از نفسی که در تربیت اولاد و عیال و آل عاجز مانده،
 چگونه امید تربیت اهل آفاق نماییم و آیا در این قضیه ذره‌ای شبهه و تردید
 است؟ لا والله!^{۳۸}



بیگانه پرست

عباس افندی از پدر زیرک‌تر بود و خود را عبدالبهاء [= بنده‌ی بهاء] و رقیق البهاء [= بهاء الله رقیق شده!] خواند تا از وی برهانی نخواستند. وی برخلاف پدر، پای بند یک ولی نعمت و حکومت نبود و متناسب با موقعیت، در آستان هر دولتی ابراز چاکری می‌کرد؛ او نخست به پیروی از پدر، در پرتو عنایات امپراطور روسیه، اهداف شوم بهائیت را دنبال می‌کرد و نزد مقامات روس و امپراطور، از چنان منزلتی برخوردار بود که پیروانش توانستند در عشق‌آباد روسیه به تشویق و مساعدت و مدد آن دولت علیه، نخستین معبد بهائیان [= مشرق‌الاذکار] را بنا کنند.^{۳۹} این چاکری و خاکساری در برابر امپراطور روسیه تا بدانجاست که ابوالفضل گلپایگانی پنجمین شخصیت بهائیت از جانب وی به بهائیان چنین دستور می‌دهد:

... جمیع دوستان به دعای دوام عمر و دولت و ازدیاد حشمت و شوکت اعلیحضرت امپراطور اعظم الکساندر سوم و اولیای دولت قوی شوکتش اشتغال ورزند؛ زیرا که

۳۹- بنا به نوشته‌ی الکواکب الدریة جلد دوم ص ۹۵ این مکان بعدها توسط کمونیست‌ها به موزه تبدیل شد و نیز ص ۱۲۵ قرن بدیع جلد سوم.



در الواح منبیه که در این اوقات از ارض مقدس عنایت و ارسال رفته، می فرمایند
آن چه را که ترجمه و خلاصه‌ی آن این است:

... باید این طایفه‌ی مظلومه ابداً [= پیوسته] این حمایت و عدالت دولت بهیه
روسیه را از نظر محو ننمایند و پیوسته تأیید و تسدید حضرت امپراطور اعظم و
جنرال اکرم را از خداوند جل جلاله مسئلت نمایند.^{۴۰}

در همان حال، برای ردگم کردن و جلب توجه دولت عثمانی، با دل سوخته‌ای
آن دولت را مورد دعای خویش قرار می دهد.^{۴۱}

وقتی عثمانی‌ها دریافتند که وی به نفع دولت انگلیس جاسوسی می کند،
قصد اعدامش را کردند، لکن دولت انگلیس از وی حمایت کرد^{۴۲} و حتی پس از تصرف فلسطین
توسط انگلیس، از جانب آن دولت به دریافت نشان عالی knighthood مفتخر گردید
و sir نامیده شد^{۴۳} و در باره‌ی پادشاه انگلستان چنین دعا کرد:

۴۰ - مصابیح هدایت نوشته عزیز الله سلیمانی جلد دوم ص ۲۸۲ چاپ لجنه نشر آثار امری

۴۱ - مکاتیب جلد دوم ص ۳۱۲

۴۲ - قرن بدیع جلد سوم ص ۲۹۷

۴۳ - قرن بدیع جلد سوم ص ۲۹۹



... بار الها سرپرده‌ی عدالت در این سرزمین [= فلسطین] برپا شده است و من تو را شکرو سپاس می گویم ... پروردگارا امپراطور بزرگ ژرژ پنجم پادشاه انگلستان را به توفیقات رحمانیت موید بدار و سایه‌ی بلندپایه‌ی او را بر این اقلیم جلیل پایدار ساز.^{۴۴}

همچنین دولت استعمارگر فرانسه هم که به اهمیت بهائیت در ایجاد تفرقه و حفظ سیادت بیگانگان، پی برده بود، از عباس آقا خواست تا نظر عنایتی به مستعمرات آن کشور نظیر الجزایر اندازد.^{۴۵}

وی در آخر عمر به خرج مریدانش سفرهایی به اروپا و آمریکا کرد و در آنجا بسیاری مطالب تازه آموخت و با الهام از افکار نوی که در اروپا و آمریکا پدید آمده بود، تعالیم دوازده گانه بهائیت را عرضه کرد.

عباس افندی در سال ۱۳۴۰ هجری قمری در گذشت و در حیف کنار قبر باب دفن گردید. گفتنی است که در تشییع جنازه اش، نمایندگان دولت انگلیس حضور یافتند.^{۴۶}

۴۴ - مکاتیب جلد سوم ص ۳۴۷

۴۵ - مانده‌ی آسمانی جزء نهم ص ۴۳ و ۴۴

۴۶ - قرن بدیع جلد سوم ص ۳۲۱ تا ۳۲۳



او فرزند پسر نداشت و با نوشتن «الواح وصایا» برای رهبری بهائیان، سلسله‌ی «ولایت امرالله» را تاسیس کرد.

طبق مضامین الواح وصایا ولی امرها یکی بعد دیگری خواهند آمد و هریک باید جانشین خود را تعیین کند و ایشان رئیس دائمی مجلس بیت‌العدل^{۴۷} می‌باشند. براساس این نوشته، اولین ولی‌امر، نوه‌ی دختری عبدالبهاء، «شوقی افندی» است و بعد او فرزندان ذکور او، «بکراً بعد بکر» یعنی نخستین فرزند ذکور درپی نخستین فرزند، ولی امر بهائیان خواهند بود.^{۴۸}

۴۷- مجلسی با شرکت ۹ نفر که به انتخاب سه درجه برگزیده می‌شوند و مسئولیت قانون‌گذاری در بهائیت به عهده‌ی آن‌هاست.

۴۸- الواح وصایا چاپ مصر ص ۱۱ تا ۱۶ و نیز: نظر اجمالی به دیانت بهایی (چاپ اول) ص ۶۶ تا ۶۸



شوقی افندی

شوقی افندی پسر میرزا هادی افنان و نوهی دختری عباس افندی است. او در ایام حیات جدش در دانشگاه آمریکایی بیروت و آکسفورد لندن به مطالعه و تحصیل پرداخت. پس از مرگ عبدالبهاء، شوقی به یاری مادرش به ریاست رسید؛ اما گروهی او را نپذیرفتند و جدایی دیگری در بهائیت پدید آمد. برخی از مبلغین و بزرگان بهائیت همچون عبدالحسین آیتی (آواره) و فضل الله صبحی (کاتب عبدالبهاء) و میرزا حسن نیکو و عده ای دیگر، از بهائیت دست کشیدند و به دامن پاک اسلام برگشتند و چون شوقی آنان را به باد بدگویی گرفت، با نوشتن کتاب هایی چون: «کشف الحیل» و «خاطرات صبحی» و «فلسفه نیکو»، سوابق زشت و زندهی شوقی را افشا کردند.

شوقی در ایام ریاست خود، به تقلید از اروپائیان، به بهائیت صورت تشکیلات حزبی داد و محافل منتخب ملی و محلی بوجود آورد و حتی در برخی کشورها آنها را



به عنوان محافل مذهبی یا شرکت های تجارتی! به ثبت رسانید.^{۴۹} به سبب همین تشکیلات اداری- حزبی است که بهائیت تا کنون، ماندگار شده است.

شوقی در زمان ریاستش بنایی بی سابقه در بهائیت نهاد: او مقرر کرد که هر کس مخالف میل ولی امر، کاری انجام دهد، ابتدا از تشکیلات اخراج (طررد اداری) و سپس از جامعه بهائی بیرون می شود (طررد روحانی) این در حالی بود که عبدالهء پیش از او مدعی بود:

... چرا بگوئیم این موسوی است و او عیسوی است؛ این محمدی است او بودایی است؛ اینها دخلی به ما ندارد. خداوند همه را خلق کرده و تکلیف ماست که به کل مهربان باشیم، اما مسائل عقاید راجع به خداست و او در روز قیامت مکافات و مجازات دهد، خداوند ما را محتسب آنها قرار نداده است.^{۵۰}

در زمان حیات وی بود که حکومت صهیونیستی اسرائیل روی کار آمد و به سبب تلاش بهائیت در ایجاد چنین دولت بیگانه ای در قلب جامعه اسلامی،

۴۹- قرن بدیع جلد چهارم ص ۴۱ و ۴۲
۵۰- خطابات، ج ۲، ص ۲۸۴



این آیین در آنجا رسمیت یافت و املاک و اموالشان تحت حمایت واقع و از مالیات معاف گردید.^{۵۱}

شوقی در سال ۱۳۳۶ هجری شمسی در لندن از دنیا رفت و همانجا مدفون شد. نکته مهم اینکه برخلاف پیشگویی عباس افندی، شوقی عقیم بود و فرزندی نداشت و حتی جانشین هم معین نکرد و در نتیجه، بعد از مرگش کشمکش زیادی میان بهائیان بوجود آمد.



انشعاب در بهائیت

بهائیان، شش سال بعد از مرگ شوقی، کنفرانسی از روسای بهائی هر کشور، در لندن تشکیل دادند و در آن اجتماع، نه نفر اعضای مجلس بیت‌العدل موعود را انتخاب کردند و باب ولایت امر را که عبدالبهاء پیشگویی کرده بود، تا ابد مسدود اعلام کردند و پس از آن، بیت‌العدل را در حيفا برپا ساختند که تاکنون نیز دائراست و اعضای آن هر چند سال یک‌بار انتخاب می‌شوند و بر اهل بهاء حکومت می‌کنند.

دسته‌ی دیگر از پیروان شوقی، بیت‌العدل حيفا را با دلائل قوی بی اعتبار دانستند. از جمله دلائل این است که به نص الواح وصایا [= وصیت نامه‌ی عبدالبهاء] ولی‌امراالله باید رئیس دائمی و عضو ممتاز لاین‌عزل بیت‌العدل باشد و بیت‌العدل بدون ولی‌امر، صلاحیت رهبری ندارد. سرکرده‌ی این گروه، «میسون ریمی» از افراد مهم و برگزیده توسط شوقی بود که این گروه هم به نام او «**ریمی**» نامیده شدند.



در این هنگام جوانی از بهائیان خراسان به نام جمشید معانی ملقب به سماءالله در سرزمین اندونزی مدعی شد که موعود کتاب اقدس است. وی همان دستاویزهایی را که اهل بهاء برای اثبات عقاید خود دارند، برای خود فراهم کرد و اینک سمائیها و ریمیها در کشورهای هند و پاکستان و ایران و اندونزی و امریکا پراکنده‌اند.



خاتمه

به این ترتیب دانستیم که در حدود ۱۶۰ سال پیش، جوانکی شیرازی به نام میرزا علی محمد، نخست مدعی می شود که باب و نائب امام زمان است و پس از چهار سال خود را قائم آل محمد می پندارد و در همان هنگام، با خوردن فقط یازده ضربه چوب، از ادعایش دست می کشد و توبه می کند ولی اندکی بعد دعوی پیامبری می کند و سپس خود را «**ذات خداوند**» می خواند و سرانجام به دستور امیرکبیر، به سبب جنگ و آشوبی که پیروانش به راه انداخته بودند، اعدام می شود. به دنبال فتنه ای که باب به پا می کند، فتنه ای دیگر برمی خیزد و شخصی به نام «**میرزا حسین علی نوری مازندرانی**» خود را موعود باب می پندارد و پیروانی به گرد خویش جمع می کند و گروه «**بهائیان**» را پدیدمی آورد. بهائیان، اگرچه در بیشتر کشورهای دنیا پراکنده شده و آیینشان را در همه جا برده و تبلیغ کرده اند و در بسیاری از کشورها هم کوشیده اند، حتی در قالب یک شرکت، خود را به ثبت برسانند



و به این وسیله خود را «**رسمی و قانونی**» قلمداد کنند؛ اما از آن جا که ایران را «**مهد امر الله**» می دانند، یکی از بزرگترین آرزوهایشان رسمیت یافتن در این کشور است. از آن سو، مردم ایران، از بهائیت و تشکیلات مرموز آن، به شدت متنفرند و این تنفر تاریخی و ریشه دار، دو دلیل اصلی دارد:

الف: عقیده به مهدویت که آرمان بزرگ جامعه‌ی شیعه و نیز مسلمانان و حتی بسیاری از مردم جهان است، با ادعای نابه‌جا و دروغین باب، مورد توهین و تحقیر قرار گرفت. به این صورت که شیعیان در انتظار ظهور موعودی جهانی اند که دنیایی را که از ظلم و ستم آکنده است، از عدل و داد پر کند و یکی از بزرگ‌ترین خیانت‌های بابیه را آن می‌دانند که آن جوانک شیرازی با ادعایی دروغ، نخست خود را باب امام زمان نامید و گروهی از مسلمانان را به این وسیله با نام دوستی امام زمان، فریب داد و سپس خود را امام زمان پنداشت و سرانجام هم توبه کرد و از تمامی ادعاهایش دست شست. اما پیروان بی خبر و نا آگاه او، بهنام دوستی حضرت مهدی و آماده کردن زمینه‌ی ظهور آن حضرت، سه جنگ داخلی در ایران به



راه انداختند و به این ترتیب لطمه‌ای اساسی به ملت و مملکت وارد آوردند.

ب: عقیده به خاتمیت رسول اکرم که با دعوی دروغین باب و بهاء مورد خدشه قرار گرفت و هرچند هم باب و هم بهاء الله در آثار خویش بر اصل خاتمیت پیامبر اکرم پای فشرده‌اند، اما در همان حال با نسخ دیانت جاودانه‌ی اسلام، موجبات خشم و نفرت مسلمانان را فراهم آورده‌اند.

به خاطر این دو مطلب و نیز سوابق سیاه و سوء سیاسی و اجتماعی، ملت ایران پیوسته سران و نیز تشکیلات بهایی را وابسته به بیگانگان می‌شناسد و از آن سو، افراد آگاه به نوشته‌های سران و مبلغان بهایی، نوشته‌های آنان را حتی در ادعاهایشان، پر از دروغ و تناقض گویی یافته‌اند که در نوشته‌های دیگر از همین مجموعه، به آن مباحث، پرداخته خواهد شد. البته باید این نکته را به عرض و اطلاع خوانندگان گرامی برسانیم که اکثریت بهائیان به خاطر دل بستگی به آیین خود، چشم و گوش از این حقائق تلخ بر می‌بندند و حاضر نیستند آگاهانه و با چشم باز، درباره‌ی سران و پیشوایانشان تحقیق و تتبع بیشتری به عمل آورند تا از تناقضات و خلاف گویی‌های پیامبران خویش آگاه شوند.



پایگاه اینترنتی بهایی پژوهی به نشانی:

WWW.BAHAIRESEARCH.ORG

با استناد به مدارک و منابع اصلی و اولیه‌ی بهائیان، عقاید و تاریخ پیدایش آنان را بررسی می‌کند و در اختیار هموطنان عزیز می‌گذارد تا با این دست نشانده‌ی قدیمی بیگانگان، آشنا شوند و خطر آنان را در ایجاد ناامنی فکری، برای مسلمانان، دفع و رفع کنند.

شماره تلفن گویای: ۶۶۹۱۳۳۱۰ و آدرس الکترونیکی Info@bahairesearch.org نیز آماده‌ی دریافت پیام‌ها و مراجعات تلفنی شما خوانندگان گرامی است.





از این مجموعه

